

درس سیصد و شصت و دوم: صوت ۳۸۳

بررسی نظرات فقهاء در دوران امر بین متباینین (۲)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که مرحوم آخوند قول به تفصیل را در حرمت مخالفت قطعی و عدم وجوب موافقت قطعی رد کردند و ملاک برای حرمت مخالفت قطعی را علیت تامّه بعث و زجر در علم اجمالی می دانند. در علم اجمالی ملاک بعث و زجر اگر به مرتبه علیت تامّه برسد در نتیجه آن حکم فعلیت پیدا می کند و مخالفت قطعی حرام می شود به همین ملاک، وجوب موافقت قطعی با وجود فعلیت بعثیت و فعلیت زجریّت تمام می شود. بعضی از آقایان مانند مرحوم محقق قمی یا محقق خوانساری، ابن ادریس، شیخ مفید و امثال ایشان در بعضی از نوشته ها قائل به جواز مخالفت احتمالی و عدم وجوب موافقت قطعی در شبهات وجوبیه موضوعیه هستند و حرمت مخالفت احتمالی را قائل نیستند بلکه قائل به حرمت

## ادله قائلین به جواز مخالفت احتمالی و عدم وجوب موافقت قطعی در شبهات وجوبیه موضوعیه

قائلین به این مطلب برای مدعای خود دو دلیل اثبات می‌کنند؛ دلیل اول روایات حِلّ است؛ در روایات حِلّ دارد که «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ**»، دلالت می‌کند بر اینکه مقصود از غایت، علم تفصیلی است و چون در مانحن‌فیه علم تفصیلی حاصل نمی‌شود بلکه علم، علم اجمالی است، بنابراین روایات حِلّ دلالت بر جواز ارتکاب در اطراف شبهه محصوره می‌کنند به واسطه عدم تحقق غایت که عبارت از علم تفصیلی باشد.

جوابی نسبت به این مطلب داده شده است؛ جواب این است که گرچه روایات حِلّ در مقام حرمت در صورت تحقق علم تفصیلی هستند اما از آنجایی که ارتکاب جمیع افراد، موجب علم به

---

<sup>۱</sup> . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به جامع المدارک، خوانساری، ج ۱، ص ۲۶؛ کفایة الأصول (تعلیقہ زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۹۹؛ انوار الأصول، ج ۲، ص ۲۸۴.

حرمت است؛ - اصلاً ما به روایات حلّ کاری نداریم  
 - ارتکاب اطراف علم اجمالی مقدمه علمیه برای علم  
 به حرمت است و چون مقدمه‌ای که مستلزم برای  
 علم به حرمت است، حرام است پس ارتکاب اطراف  
 علم اجمالی هم محرّم می‌شود چون **كُلُّ شَيْءٍ يَنْجُرُّ**  
**إِلَى الْحَرَامِ مِنْ بَابِ الْمَقْدَمَةِ الْعِلْمِيَّةِ فَهُوَ حَرَامٌ**؛ هر  
 شیئی که مقدمه برای حرام بشود حرام است. وقتی  
 که اصل آن شیء حرام مفروغٌ عنه هست مقدمه  
 موصله به آن شیء حرام هم از باب مقدمه علمیه  
 حرام خواهد بود. این دلیل اول است.

تلمیذ: ببخشید، نسبت به این دلیل، در اینجا  
 احتمال مخالفت هست؟

استاد: نه دیگر، وقتی شما همه اطراف علم  
 اجمالی را مرتکب بشوید علم به حرمت پیدا  
 می‌شود، اتیان به اطراف اجمالی مقدمه موصله عملیه  
 است؛ شما قطعاً می‌دانید الآن حرام مرتکب شدید  
 چون **أحدهما خمرٌ**.

تلمیذ: این قطع به مخالفت است.

استاد: بله، پس ارتکاب به حرام هم به عنوان  
 مقدمه حرام می‌شود. چون خود حرام بین الإنائین

است؛ **إِمَّا هَذَا الْإِنَاءَ وَ إِمَّا هَذَا الْإِنَاءَ، أَحَدَهُمَا خَمْرٌ** وقتی که **أَحَدَهُمَا خَمْرٌ** باشد ارتکاب جمیع اطراف نه بعض اطراف، موجب حصول علم برای ارتکاب حرام است و مقدمه عملیه برای حصول به حرام هم حرام است پس ارتکاب اطراف حرام است. تلمیذ: ...

### اثبات حرمت مقدمه موصوله به مخالفت قطعیه، توسط ادله حلّ

استاد: الآن بحث ما راجع به ادله این افراد است؛ این افراد که قائل به حرمت مخالفت قطعیه اولاً و جواز موافقت احتمالیه یا جواز مخالفت احتمالیه هستند ثانیاً. ادله حلّ حرمت مقدمه موصوله به مخالفت قطعیه را فقط ثابت می کنند، نه حرمت مخالفت احتمالیه را. می خواهیم این را بگوییم.

دلیل دوم از نظر حرمت مخالفت قطعیه به واسطه ادله حلّ این است که نه در مقام علم و در مقام ذهن و مقام نفس بلکه از نقطه نظر تحقق عین خارجی، ارتکاب جمیع افراد موجب تحقق عین خارجی نفس الامریه است یعنی در نفس الامر وقتی می گوییم که **إِمَّا هَذَا خَمْرٌ وَ إِمَّا هَذَا خَمْرٌ در نفس الامر**

**أحدهما خمرٌ** و ارتکاب اطراف علم اجمالی در شبهه محصوره موجب تحقق حرمت واقعیه و نفس الامریه است و اصلاً کاری به علم نداریم.

بحث اول بحث علم بود. حرام است مکلف عملی انجام بدهد که این عمل مقدمه عملیه برای ارتکاب حرام باشد، این مسئله مربوط به تکلیف است ولو اینکه در خارج هردو إناء ماء هستند ولی اگر شما علم دارید بر اینکه **أحدهما خمرٌ** - ما به واقع و به نفس الأمر کاری نداریم - بلکه در مقام علم و مقام نفس به این کار داریم که وقتی أحدهما خمر شد ارتکاب **کلا الإنائین** که موجب علم به ارتکاب به حرام است این ارتکاب در نفس حرام می شود ولو اینکه فی الواقع حرمتی نباشد.

حالا ما بحث را اصلاً روی عین واقع می بریم حالا اگر در واقع اصلاً **أحدهما خمر** بود خب اینکه دیگر اوضح است یعنی بحث از مقام علم و تکلیف خارج می شود و بحث روی عینیت خارج می آید. در واقع و در **نفس الأمر أحدهما خمرٌ**. وقتی که أحدهما خمر شد مقدمه موصله به ارتکاب خمريت از باب حرمت تناول خمر حرام می شود. پس تناول

جميع اطراف حرام می شود. وقتی که حرام شد یک  
قسم باقی می ماند.

حالا اگر ارتکاب ما مقدمه موصلة علمیه یا مقدمه  
موصلة ارتکاب حرام واقعی و نفس الامری نبود، پس  
این دیگر حرام نیست.

تلمیذ: بحث تجری است؟

### محل بحث تجری

استاد: نه آن بحث تجری اصلاً جدا است بحث  
تجری در مقام تنجز فعل است، اینجا هنوز تکلیف  
منجز نیست، تجری به آنجایی می گویند که برای  
مکلف فعلیت حکم ثابت شده باشد، مثل اینکه  
می داند **هذا خمرٌ**، بیاید بخورد. ولی وقتی که هنوز  
در مقام اصل فعلیت حکم شک دارد دیگر تجری  
معنا ندارد.

پس برای آن قسم ثانی جواز مخالفت احتمالیه  
است و اشکال ندارد. چرا؟ چون ارتکاب أحد  
الإنائین به عنوان مقدمه برای حرام نیست من یک إناء  
می خورم لعلّ اینکه حرام در این باشد. پس به این  
دلیل مستدلین به حرمت مخالفت قطعیه به ادله حلّ

استدلال بر حرمت مخالفت احتمالی و جواز موافقت احتمالی می‌کند.

تلمیذ: ادله حِلّ مگر نسبت به مشکوک بدوی جاری نمی‌شود؟! ادله حِلّ نسبت به شک بدوی جاری می‌شود.

استاد: نه چه کسی گفته؟! کجا نوشته؟! عام است و توسعه دارد؛ «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ**» هم شبهات ابتدائی را شامل می‌شود و هم شبهات اطراف علم اجمالی را.

تلمیذ: در اینجا ادعای اجماع نداریم؟

استاد: شیخ بعد می‌آید ادعای اجماع می‌کند و می‌گوید که اجماع این روایات را کنار گذاشته است که البته نسبت به آن اجماع حرف هست. فعلاً ما در مقام استدلال راجع به خود اصل روایت داریم صحبت می‌کنیم.

اشکالی بر اصل استدلال وارد می‌شود ما حالا صرف‌نظر اینکه آیا روایات حِلّ شامل مانحن‌فیه می‌شود یا نمی‌شود ...، اصل استدلال بر این بود که غایت روایت حِلّ عبارت از علم تفصیلی است و چون در اتیان به اطراف علم اجمالی، علم تفصیلی

وجود ندارد، بنابراین ارتکاب اطراف علم اجمالی بلامانع است البته بعضی از اطراف، نه همه اطراف. تلمیذ: ...

استاد: نه، ما در روایت حلّ به دنبال می گردیم؟  
الآن اگر مستدلّ بیاید استدلال کند بر اینکه فرقی بین تکلیف تفصیلی و تکلیف اجمالی نیست. اگر مدّعی این ادعا را بکند جوابی که از این داده می شود این است که در روایت حلّ علم تفصیلی فقط استثناء شده اما علم اجمالی استثناء نیست بلکه داخل در جواز تناول است چنانچه شما در علم تفصیلی اگر تفصیلاً بدانید **هذا خمرٌ**، دیگر روایت حلّ نمی آید بگوید: «**کل شیء لک حلال حتی تعلم هذا خمرٌ!**»  
وقتی بگوییم که **هذا خمرٌ** دیگر روایت حلّ و ادله برائت اینجا چه کار می کنند؟! ادله برائت در صورت قطع که دیگر سریان ندارند پس محطّ ادله برائت و از جمله روایات حلّ در مورد شک است؛ شک در آنجایی هست که علم تفصیلی نباشد و اگر علم تفصیلی باشد که شک نداریم، شک مناقض با علم تفصیلی است. بنابراین غایت ادله حلّ به علم

تفصیلی است نه به علم اجمالی. بنابراین در مانحن‌فیه که علم اجمالی است ادله حلّ در علم اجمالی جاری است. در همه اطراف یا در بعضی از اطراف، اگر در همه اطراف باشد اشکال ارتکاب به حرمت قطعی در اینجا لازم می‌آید؛ حرمت قطعی سواء کان بعلم التفصیلی و سواء کان بعلم الإجمالی در اینجا این پیش می‌آید.

بنابراین برای عدم ورود در مهلكة ارتکاب حرام، ادله حلّ من ناحیه تجوّز ارتکاب بعض المحتملات و من ناحیه لا تجوّز ارتکاب جميع المحتملات این استدلال محقق قمی و مرحوم خوانساری و امثالهما است.

### تعریف معلوم بالذات در قضایای طبیعی

صحت ما در اینجا این است؛ اشکال اوّلی که به این استدلال می‌شود این است که علم تفصیلی به آن علم و به آن حقیقت نفسی گفته می‌شود که آن حقیقت نفسی، عنوان و حاکی از یک محکی و معنوی خارجی است به این علم می‌گویند. علم یعنی علم بالذات یعنی معلوم بالذات، معلوم بالذات در قضایای طبیعی عبارت از صورت ذهنیه حاکی و

عنوان برای محکی و یک معنون خارجی است حالا  
آن صورت ذهنیه **إِمَّا شَكٌّ وَّ إِمَّا ظَنٌّ وَّ إِمَّا قَطْعٌ** از  
این سه تا که خارج نیست؛ شک و ظن و قطع است.  
در چه مورد قطع است؟! در آن جایی که آن محکی  
خارجی مقطوع باشد یعنی عنوان آن معنون خارجی  
به آن عنوانی که نفس آن عنوان را بار می‌کند آن  
عنوان روشن و بدون اینکه تطرّق احتمال خلاف  
برود، به آنجا قطع می‌گویند.

فرض کنید که این ماء است این مایعی در اینجا  
هست این مایع معنون به مائیت است. الآن ما داریم  
می‌بینیم که این مایعی که در دست من هست  
نمی‌دانم ماء است یا خمر است؟ یک خمر داریم مثل  
ماء است و اصلاً شما نمی‌توانید تشخیص بدهید! تا  
حالا مبتلا نشده‌اید؟! اصلاً نمی‌شود تشخیص داد!  
یک خمر داریم که رنگش اصفر است تا وقتی که  
شما نگاه کنید فوراً می‌گویید که این **لیس بماءٍ، هذا  
لونه أصفَر یمكن أن یکون خمرًا**. یک خمر داریم  
لونش احمر است احمر خیلی هم معروف است!  
شراب ارغوانی و خیلی قرمز و اینها! یکی داریم

لونش اسود است! بله، آنکه دیگر اختصاص به یک  
سعه خاص و یک گروه خاصی دارد! علی‌کلّ حال  
الوان متعددی وجود دارد! وقتی که شما نگاه به این  
ماء می‌کنید با نگاه و توجه به ماء اگر عنوان خمریت  
بدون احتمال خلاف بود، این مقطوع می‌شود و علم  
می‌شود. اگر آن عنوان خمریت با احتمال خلاف بود  
.... بسته به نوع احتمال است؛ احتمال ضعیف  
خلاف ظن می‌شود احتمال قوی خلاف مشکوک  
می‌شود. **مشکوک الخمریة، مظنون الخمریة،**  
**مقطوع الخمریة،** این می‌شود آن جنبه نفسی و  
عنوان نفسی که حکایت از یک معنوی خارجی و یک  
محکی خارجی می‌کند.

حالا صحبت ما این است آنچه که در مقام ادله  
جلّ می‌گوید که «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ**  
**أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ**» یعنی هر چیزی برای شما حلال  
است تا اینکه حرام بعینه را بدانید، مقصود از حرام  
بعینه چیست؟! مقصود خصوص این ماء است یا  
مقصود خصوص معنوی است که در این ظرف قرار  
دارد؟! خمریت است؟! اگر بگوییم که خصوص این  
ماء است یعنی «**كُلُّ شَيْءٍ لَكَ**» یعنی خصوص این

ماء برای شما حلال است «حتی تعرف أنه حرام بعینه»، چه فرقی می‌کند بین خصوص این ماء و خصوص این ماء؟! هردو یکی هستند. وقتی که هردو یکی شدند پس ادله حلیت دلالت بر جواز ارتکاب کلا المشتبهین - بدون رادع و بدون مانع - می‌کنند. چرا؟! چون ادله حلیت حکم مخصّص را درمقابل دلیل معلوم بالإجمال دارد که معلوم بالإجمال ما این است که **أحدهما خمرٌ**، ادله حلّ می‌آید تخصیص می‌زند و می‌گوید که گرچه **أحدهما خمرٌ**، علم اجمالی به مقتضای تکلیف ملزمه خود، اقتضای اجتناب می‌کند و ادله حلّ در اینجا می‌آید تخصیص می‌زند و با تخصیص ادله حلّ، دلیل اجمالی حاکم می‌شود یعنی اصلاً تخصیص نمی‌زند بلکه حاکم می‌شود **إلا فی بعض الموارد**.

اصلاً بحث، بحث تخصیص نیست چون اگر بحث تخصیص بخواهد باشد مسئله به مسئله عام و خاص من وجه برمی‌گردد چون اگر دلیلین متنافین و متضادین وجود داشته باشد و **أحدهما** ناظر به بعضی از موارد دلیل دیگر باشد، در مورد اجتماع بین

موارد حکم به مخصّص در طرفین می شود و هر کدام از اینها در مورد خاص به خود تابع دلیل هستند. مثل **أکرم العلماء** بعد دلیل دیگری می آید می گوید که **لا تکرّم الفساق**. **أکرم العلماء** دلیل توسعه است که هم شامل عالم فاسق است و هم شامل عالم عادل است. **لا تکرّم الفساق** شامل فساق عالم و فساق غیر عالم است و مورد اجتماعشان عالم فاسق می شود و مورد افتراقشان عالم عادل می شود، آن هم فاسقِ غیر عالم می شود. درست شد؟! در مورد فاسق غیر عالم، آن تابع دلیل است، این دلیل ناظر به او است. در مورد عالم عادل آن در آنجا دنباله رو دلیل خودش است و در مورد اجتماع اینها با همدیگر تعارض می کنند و آن مورد عالم فاسق است که **مِنْ نَاحِيَةٍ يَجِبُ الْإِكْرَامُ وَ مِنْ نَاحِيَةٍ مُحَرَّمُ الْإِكْرَامُ** است. اینجا با همدیگر تساقط می کنند و باید به ادله ترجیح در مورد اشتراک مراجعه کرد؛ یا در اینجا ما باید **أکرم العلماء** را غلبه بدهیم یا باید **لا تکرّم الفساق** را غلبه بدهیم. آن دیگر بحث موارد ترجیح و اینها می شود. این در مورد اشتراک است.

اما در بحث علم اجمالی وقتی علم اجمالی دلیل

لفظی از ناحیه شارع نداشته باشد؛ ما از ناحیه شارع  
دلیل برای تنجیز علم اجمالی نداریم. در کجا داریم  
که برای علم اجمالی باشد؟! عقل حکم می‌کند که  
بین علم اجمالی و علم تفصیلی فرقی وجود ندارد.  
آنچه که در ناحیه شرع وجود دارد عبارت از دلیل  
تفصیلی است. الصلاة واجبة، الحج واجب، الخمر  
حرام، السرقة حرام اینها ادله تفصیلیه برای موارد  
هستند اما در یک مورد شارع آمده به عنوان علم  
اجمالی دلیل را ذکر کرده است این را ما نداریم.

بله، مقام، مقام اجمال است؛ فرض کنید از یک  
طرف گفته که غناء حرام است و از یک طرف موارد  
آن حرمت را برای ما مشخص نکرده که کدام یک از  
اینها مورد غناء است و غناء صدق می‌کند. در اینجا  
عقل اقتضاء و استدلال بر وجوب موافقت با علم  
اجمالی می‌کند. یا اینکه من باب مثال در یک جا راجع  
به علم اجمالی می‌گویند که غنم موطوئه حرام است  
بعد در قطع غنمی یک غنم موطوئی وجود دارد  
خب در اینجا شارع نیامده حکم را روی قطع غنم  
ببرد. شارع حرمت را روی غنم موطوئه برده است و

اگر آن غنم موطوئه در خارج مشخص بود حکم شارع بر حرمت اکل غنم موطوئه در آنجا شامل می‌شد. اما در قطع غنم ما حکم نداریم. عقل در اینجا می‌آید از حکم شارع بر حرمت تناول غنم موطوئه و حلیت غنم غیر موطوئه در قطع غنم یک علم اجمالی استخراج می‌کند. حالا که این عقل استخراج کرده است حکم به حرمت مخالفت قطعی در اینجا قرار می‌دهد.

حالا صحبت ما در این است که اگر ادله حل در اینجا تمام باشد که به خصوصِ مورد، ادله حل شامل می‌شود «کل شیء لک حلال» یعنی هذا الإناء بِخصوص هذا الإناء بیدی حلال، یا فرض کنید که نفسُ هذا الشيء حلال، هذا الغنم بِخصوص حلال، هذا الغنم بِخصوص حرام، اگر ادله حل به این کیفیت در مقام بیان حکم باشد، این بر علم اجمالی حکومت دارد و دیگر مقام تخصیص و مقام چیز نیست و لم یقل به أحد.

تلمیذ: روایت ناظر نیست؟

استاد: حالا باید ببینید ناظر به چیست.

تلمیذ: کُلُّ شَيْءٍ لَكَ ...

استاد: **هذا شيءٌ** دیگر! همه اینها شيءٌ دیگر!

شيء به عالم خیالات که نمی گویند، شيء به اشیاء خارجی می گویند، قطع غنم **هذا شيءٌ**، **إنَّهین** **مشتبهین هذا شيءٌ**! شيء یک معنایی است که به همه اطلاق می شود. حالا راجع به آن فکر کنید ببینید به کجا می رسید.

ببینید از بافتنی‌های اصولیین یک محصلی درمی آید! بیخود نیست که مرحوم آقا<sup>۱</sup> - رضوان الله تعالی علیه - می گویند که برو فقه بگو! گرچه خب اینها هم لازم است نه اینکه حالا لازم نیست. بالأخره علی کل حال اینها هم مسائلی است. إن شاء الله اگر خدا توفیق بدهد ما دیگر در این یک ماه این بحث علم اجمالی را تمام کنیم دیگر لولا البداء إن شاء الله موارد اتیان و موارد عدم اتیان مشخص می شود که در کدام مورد شارع بنای بر مسامحه دارد و در کجا بنای بر مسامحه ندارد.

تلمیذ: ...

---

<sup>۱</sup> . علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه.

استاد: مرحوم آقا هم نظرشان همین بود، می گفتند که این حرف های فقهاء را قبول ندارند که عرف متأهل برای تشخیص مصداق است و به مجتهد ارتباط ندارد، امکان ندارد یعنی مجتهد با کیفیت استخراج حکم و علم به حکم می تواند تشخیص کیفیت مصداق را بدهد که این کیفیت مصداق به چه نحو است.

من باب مثال وضو با ماء مالحه باطل است اما صحبت در این است که این ماء مالح و مقدار مضاف در چه حدی است؟! خب این از روایات و این حرف ها باید استفاده بشود والا شخص که نمی داند. شما یک مقدار کم هم ملح در این بریزید مالح می شود اما به اینکه مالح نمی گویند، مالح جدی منظور است یعنی واقعاً شور باشد و اصلاً از تحت عنوان مائیت خارج بشود، به این ماء مالح می گویند. تلمیذ: مرحوم علامه نظرشان بر این بود که خود مجتهد هم از عرف هست.

استاد: بله مجتهد عرف است ولی عرفی است که حکم در دستش هست نه اینکه حکم دستش نیست، خیلی فرق می کند.

الآن در عرف اگر شخصی این قدر هم ریش  
داشته باشد می گویند که او ریش و لحیه دارد ولی  
کافی نیست، مجتهد می تواند میزان و مقدار ملتحمی  
را تشخیص دهد که چقدر است. هر عرفی که  
این طور نیست. کسی بود می گفت که ما وقتی زن  
گرفتیم، وقتی که صبح ریشم را می تراشیدم شب زن  
ما راضی نبود! می گفت که شب دوباره باید بتراشی  
تا اینکه رضایت حاصل بشود! روزی دو مرتبه مشکل  
است ها!

اللهم صل علی محمد و آل محمد